

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

چرا رسول الله صلی الله علیه و سلم از قریش طلب نصرت نکرد؟

(ترجمه)

به جواب رائد الهرش ابومعاز

پرسش

السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته!

آیا عدم طلب نصرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از قریش به دلیل عدم اهلیتشان برای نصرت بوده و یا این که ایشان اسلام را ترک کرده بودند. منظورم رهبران مکه است؟ اگر چنین است آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت را از اهل یثرب طلب نکرده؟ با وصف این که رهبران و زعماء یثرب نیز اسلام نیاورده بودند و نصرت ندادند! به امید توضیح مسئله، الله سبحانه و تعالی شما را جزای خیر کاملی عطاء فرماید.

پاسخ

وعلیکم السلام ورحمت الله وبرکاته!

نسبت به عدم طلب نصرت از قریش مکه موضوع از این قرار است:

رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل قوت و توانا بر تغییر جاهلیت به اسلام را در ابتداء به سوی اسلام فرا می خواندند؛ اگر مسلمان می شدند و از اسلام استجابت می کردند، بعداً از ایشان طلب نصرت می نمود. رؤسای قریش در مکه توان تغییر را داشتند؛ اما اسلام را نپذیرفتند به همین دلیل، رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت را از ایشان نخواست؛ بلکه رسول الله صلی الله علیه و سلم تنها بر دعوت به سوی اسلام مکه اکتفاء کرده و به دلیل عدم استجابت اهل قوت از اسلام، رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت را از ایشان طلب نکرد... که در ذیل بخشی از سیرت‌ها را ذکر می کنیم تا واضح شود که مسئله چگونه بوده است؟

اول: در سیرت ابن هشام چنین ذکر شده است: «قوم آن شدیدترین اختلاف را با دینش داشتند؛ مگر تعداد اندکی از ضعفاء بودند که به رسول الله صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم در موسم حج در نزد قبایل عرب رفت و ایشان را به سوی الله سبحانه و تعالی دعوت می نمود و برای شان خبر می داد که وی فرستاده الله سبحانه و تعالی بوده و از ایشان می خواست که آن را تصدیق و او را در برابر دشمنان‌اش محافظت نماید تا آن چه را الله سبحانه و تعالی وی را به خاطر آن فرستاده ظاهر سازد...»

ابن اسحاق گفته است حسین ابن عبدالله بن عبید الله بن عباس برایم گفت؛ شنیدم که ربیعہ بن عباد پدرم سخن می گفت، او گفت: من در حالی که نوجوان بودم با پدرم در منا بودم، رسول الله صلی الله علیه و سلم بر مواقف عرب در عرفات استاد می شد و

می‌گفت: "ای بنی فلان من فرستاده‌ی الله به سوی شما هستم، الله سبحانه و تعالی شما را امر می‌کند که تنها او را عبادت و هیچ شریکی به آن نیاورید و از این معبودانی که شریک الله سبحانه و تعالی قرار می‌دهید، دوری نموده بر من ایمان آورده و مرا تصدیق نمایید و مرا حمایت کنید تا آن‌چه را به خاطری آن از جانب الله فرستاده شدم آشکار سازم."

ابن اسحاق گفته است: زهری برایم گفت وی در نزد بنی عامر ابن صعصعه رفت و آن‌ها را به سوی الله سبحانه و تعالی دعوت کرد و خود را برایشان معرفی نمود. مردی از ایشان که به آن بیحرة بن فراس می‌گفتند؛ برایش گفت: ابن هشام گفته است فراس بن عبدالله بن سلمه (الخیر) بن قشیر بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه بود، او گفت: قسم به الله اگر این جوان را از قریش بگیرم، توسط این جوان عرب را می‌خورم. سپس گفت: برایم بگو اگر تو را در این مأموریتات بیعت کنیم و الله بر آنانی که تو را مخالفت کردند، پیروز تان سازد، آیا مسئولیت را بعد از خود برای ما می‌سپاری؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: "این کار به اختیار الله سبحانه و تعالی بوده، هر جا خواسته باشد، او می‌گذارد." او گفت: پس آن مرد برای رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: آیا گلوهای ما را به ذبح کردن عرب برابر می‌کنی، اما وقتی الله تو را پیروز گردانید، کار را به غیر ما می‌سپاری؟ ما به این کار تو هیچ ضرورتی نداریم و به این ترتیب از نصرت دادن رسول الله صلی الله علیه و سلم ابا ورزیده اند.

ابن اسحاق گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم به همین منوال کارش را پیش می‌برد و هر وقتی مردم در موسم حج جمع می‌شدند، قبایل را به سوی الله سبحانه و تعالی و اسلام دعوت می‌کرد و خود را برای شان معرفی و هدایت و رحمتی که الله سبحانه و تعالی برایش داده بود برای شان عرضه می‌نمود. او صلی الله علیه و سلم هرگاه می‌شنید، صاحب نام و نشانی از عرب‌ها در داخل مکه می‌آید، در نزد آن می‌رفت و آن‌ها را به سوی الله سبحانه و تعالی دعوت می‌نمود و آن‌چه را الله سبحانه و تعالی برایش داده بود عرضه می‌نمود. پس طبق این روایات شما می‌بینید که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابتداء صاحب قدرت را به اسلام فرا می‌خواند، اگر استجابت می‌کرد، بعداً از آن طلب نصرت می‌نمود.

دوم: در سیرت ابن کثیر چنین ذکر شده است: «سپس به مجلس رسیدیم که در آن سکینت و وقار و در آن جا بزرگانی بودند که در بین شان دارای قدر و منزلت و شخصیت بودند. پس ابوبکر پیش آمد و سلام کرد. علی گفت: در حالی که ابوبکر در هرکار خیری پیش قدم بود برایشان گفت: این قوم کیست؟ گفتند از بنی شیبان بن ثعلبه. سپس ابوبکر به سوی رسول الله صلی الله علیه و سلم نگاه کرد و گفت: پدر و مادرم فدایت، از این مردم با عزت‌تر در بین قوم‌شان دیگر کسی نیست. در روایتی دیگری گفته است: قوم این مردم در مورد تصمیم این مردم هیچ عذری نمی‌آورند و این‌ها بهترین‌های قوم و مردم‌شان هستند که در بین این قوم مفروق بن عمرو و هانی بن قبیضه، مثنی بن حارثه و نعمان بن شریک بودند که نزدیک‌ترین شان از لحاظ قومیت با ابوبکر مفروق بن عمرو بود مفروق بن عمرو بر دیگران از لحاظ بیان و زبان غالب چیره بود و این شخص دو گیسوی بافته بر روی سینه‌اش داشت و نزدیک‌ترین شخص در مجلس با ابوبکر همین شخص بود. ابوبکر رضی الله عنه برای او گفت: تعداد شما چطوری است؟ او برای ابوبکر گفت: ما بیش‌تر از هزار نفر نیستیم و هرگز به دلیل کم‌بودن هزار نفر شکست نمی‌خوریم. ابوبکر گفت: قدرت‌مندان در بین شما چطور است؟ او گفت: ما تلاش می‌کنیم و بر هر قوم نیاز به تلاش است. ابوبکر گفت: جنگ بین شما و دشمن شما چطور است؟ مفروق گفت: ما زمانی که به خشم بیاییم سخت‌ترین مردم هستیم، ما بهترین‌ها را اختیار می‌کنیم و سلاح را بر شتران ماده ترجیح می‌دهیم و نصرت از جانب الله سبحانه و تعالی است، جنگ گاهی به نفع ما دور می‌خورد و گاهی بر شکست

ما. بعداً گفت: گمان می‌کنم که تو برادر قریش هستی؟ ابوبکر گفت: اگر خبر رسالت آن به شما رسیده باشد، بلی این همان شخص است. مفروق گفت: بلی، به ما خبر رسیده که همین را می‌گوید، ای برادر قریشی! سپس به سوی رسول الله صلی الله علیه و سلم نگاه کرد و گفت که ای برادر قریشی به چی چیز فرا می‌خوانی؟ و ابوبکر استاد شد، در حالی که ابوبکر با لباس هایش بالای رسول الله صلی الله علیه و سلم سایه می‌کرد.» او صلی الله علیه و سلم فرمود:

« أَدْعُوكُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنْي رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنْ تَوُوْنِي وَتَنْصُرُونِي حَتَّى أُوْدِيَ عَنِ اللَّهِ الَّذِي أَمَرَنِي بِهِ، فَإِنْ قُرَيْشًا قَدْ تَظَاهَرَتْ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، وَكَذَبَتْ رَسُولَهُ، وَأَسْتَعْنَتْ بِالْبَاطِلِ عَنِ الْحَقِّ، وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ »

ترجمه: شما را فرا می‌خوانم به این که معبودی جز الله نیست و این که او تنها بوده و شریک ندارد، هم‌چنان شما را به این فرا می‌خوانم که من فرستاده‌ی الله هستم و مرا جای داده و نصرت دهید تا من آنچه را که الله سبحانه و تعالی فرمان داده اداء کنم. قریش امر الله سبحانه و تعالی و رسول آنرا تکذیب نموده و به خاطر باطل حق را رد کردند و الله ذاتی است بی‌نیاز و ستوده شده. سپس او گفت؛ ای برادر قریشی، دیگر به چی چیز فرا می‌خوانی؟ سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه مبارکه را تلاوت کرد:

﴿ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ﴾ تا به این قول او سبحانه و تعالی ﴿ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ [انعام: 151]

ترجمه: بگو بیائید تا آنچه را الله (سبحانه و تعالی) بر شما حرام نموده تلاوت کنم و او این که بر الله چیزی را شریک نیاورید و به پدر و مادران نیکی کنید..... این چیزی است که به آن شما را سفارش داده است تا شما پرهیزگار شوید.

باز مفروق گفت: ای برادر قریشی به چی چیز فرا می‌خوانی؟ قسم به الله که این کلام اهل زمین نیست، اگر از کلام اهل زمین می‌بود، ما کلام اهل زمین را می‌شناسیم؛ سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه را تلاوت کرد:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾ [نحل: 90]

ترجمه: هرآینه الله سبحانه و تعالی دستور به عدل، نیکی و دادن مال بر اقرباء داده و از فحشاء، منکر و سرکشی از دین و احکام او نهی نموده تا باشد که شما پند بگیرید.

سپس مفروق گفت: "سوگند به الله که ای برادر قریشی به مکارم اخلاق و بهترین اعمال دعوت نمودی. یقیناً قومی که تو را تکذیب نموده و بر تو شوریده است، بر تو ستم کرده." طوری به نظر می‌رسید که او می‌خواست که هانی بن قبیصه را شریک سخن‌اش سازد، پس گفت: این هانی بن قبیصه بزرگ و صاحب دین ما است. پس هانی گفت: ای برادر قریشی، سخنان را شنیدم و سخنان را تصدیق نمودم و من چنان می‌بینم که ترک دین ما و پیروی از تو و دین‌ات در یک جلسه‌ای که با ما نشستنی این اول و آخر کلام نیست و ما به چیزی که ما را به سوی آن فراخواندی، فکر نکردیم و ما به آینده آن چه فراخواندی نگاه می‌کنیم. این خطا در فکر و کم عقلی است و این کم عقلی در آینده است. با عجله لغزش است. در پشت سر ما قومی است که اگر بر ذمه‌شان عقد ببندیم، احساس خوبی نداریم؛ اما تو باز می‌گویی ما هم باز می‌گردیم؛ تو فکر می‌کنی، ما هم فکر می‌کنیم. گویا

که او علاقه داشت که مثنی ابن حارثه در سخن‌اش شریک شود؛ پس گفت؛ این مثنی شیخ و صاحب جنگ ما است. پس مثنی گفت: من سخنان را شنیدم و سخنان را پسندیدم، ای برادر قریشی و آن‌چه که گفתי مرا در شگفت انداخت. جواب همان جواب هانی بن قبیصه است؛ ترک دین ما و پیروی تو در یک مجلسی که با ما نمودی، در حقیقت ما در بین دو آب قرار گرفتیم: یکی یمامه و دیگری سماوه. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه و سلم فرمود: این دو آب چیست؟ آن شخص گفت: یکی سرزمین خشک و زمین عرب است و دیگری سرزمین فارس و دریا‌های کسری. ما تعهد کردیم که به کسری هیچ آسیبی نرسانیم و هیچ کسی را اجازه آسیب زدن ندهیم و این چیزی که تو ما را به سوی آن فرا می‌خوانی، چیزی است که پادشاهان آن را بد می‌برند؛ اما چیزی که به سرزمین عرب نزدیک است، گناه صاحب آن بخشیده شده و عذر آن پسندیده می‌باشد؛ ولی آن‌چه در سرزمین فارس نزدیک است گناه صاحب آن غیر بخشیده شده و عذر آن غیر پذیرفته شده می‌باشد؛ اگر می‌خواهی که ما تورا نصرت دهیم و تورا حفاظت کنیم در خصوص همین عربی که نزدیک تو است انجام می‌دهیم.

رسول‌الله صلی‌الله‌فرمود :

«مَا أَسَأْتُمْ الرَّدَّ إِذْ أَفْصَحْتُمْ بِالصِّدْقِ، إِنَّهُ لَيَقُومُ بِدِينِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ»

ترجمه: چقدر زشت است رد کردن شما وقتی که به صراحت مرا تصدیق کردید، شکی نیست که اقامه کننده دین به کسی گفته می‌شود که دین الله را از تمام جوانب بر پا دارد.

اللسان گفته است که " ما بین دو صریه یمامه و سماوه قرار گرفتیم و صریین تشبیه صری است و صری به معنی هر آب که جمع شده باشد" می‌باشد.

سپس به مجلس اوس و خزرج رفتیم، پس از آن مجلس بلند نشدیم مگر این که با رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وسلم بیعت کردند.

علی گفته است: « آن‌ها راست‌گویان صابر بودند که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه و سلم از معرفت ابوبکر با نسب‌شان خوش‌حال شد.»

او گفت: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وسلم مدت اندکی درنگ کرد و به طرف اصحاب خود بیرون شد، پس برای شان گفت:

«احمدوا الله كثيرا، فقد ظفرت اليوم أبناء ربيعة بأهل فارس، قتلوا ملوكهم واستباحوا عسكرهم وبي نصرأ.»

ترجمه: الله سبحانه و تعالی را بسیار ستایش بگوئید، بدون شک امروز فرزندان ربيعة بر اهل فارس غالب شد که علیه پادشاهان خود جنگ‌یندند و جنگ شان را مباح دانستند و توسط من نصرت داده شدند.

گفت: این واقعه در قراقر کنار ذی‌قار بود... این حدیث بسیار غریب است. این را نوشتیم، چون در این از دلایل نبوت، محاسن اخلاق، و خصلت‌های خوب و فصاحت عرب است. این حدیث از طریق دیگری نیز روایت شده در این روایت آمده است که وقتی آن‌ها و فارس در قراقر نزدیک به فرات مقابل شدند، شعارشان را محمد قرار و بر فارس غالب شدند و بعد از آن در اسلام داخل شدند، بیان داشتند.

باری از امام محمد بن عمر واقدی پرسیده شد و او از هریکی از قبایل قصه کرد او یادآور گردید که رسول الله صلی الله علیه و سلم خود را بر قبیله‌ی بنی عامر، غسان، بنی فزاره، بنی مره، بنی حنیفه، بنی سلم، بنی عبس، بنی نصر بن هوازن، بنی ثعلبه بن عکابه، کنده، کلب، بنی حارث بن کعب، بنی عذره، قیس ابن حطیم و غیره عرضه کرد که سیاق اخبارشان طولانی است و الحمد لله که قسمت خوبی را از آن ذکر نمودیم، هم‌چنان احمد گفته است: اسود ابن عامر برای ما گفت که اسرائیل از عثمان یعنی ابن مغیره خبر داد که او از سالم ابن ابی الجعد از جابر ابن عبدالله روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم خود را بر مردم در موقف عرفه عرضه می‌کرد و می‌گفت:

«هل من رجل يحملني إلى قومه فإن قريشا قد منعوني أن أبلغ كلام ربي عز وجل؟»

ترجمه: آیا مردی است که مرا در نزد قوم‌اش ببرد؟ چون قریش مرا از رساندن کلام پروردگار بزرگم منع نموده است.

از همه‌ی این موارد واضح می‌شود که رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت را از هرکسی که طلب می‌کرد، اول آن‌را به اسلام دعوت می‌نمود؛ اگر اسلام را استجابت نمی‌کرد، نصرت را از آن نمی‌خواست و چون رهبران قریش اسلام را استجابت نکردند، پس رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت را از ایشان طلب نکرد.

برادر شما عطاء ابن خلیل ابوالرشته

۲۶ جمادی الاول ۱۴۴۳ هـ.ق.

۳۰ دسمبر ۲۰۲۱ م

مترجم: مصطفی اسلام